

دوم بی اندازه تالی سراییدن بیان قسام چند گیت سنگیت تروت
 لمانه سرگم دهور دهور بد چند دهوراها غزل خیال پیا هومری
 کبروا دادا ننگا اندابی اروهی دوم انزوی سنچای
 چهارم استهای که شماره از پیش و پس و کمی و زیادتی صبر بود و
 علاوه ازین دوازده پرکرت بود شش الاپ ۳۸۰ سر برت
 و..... تان که هست از کتب دریافت شود فقط

سیم حکمت منزلی

و آن بر سه قسم بود اول آنچه بذات خود تعلق دارد مسلما خوردن و نوشیدن
 و گفتن و رفتن و حرکت و سکون و غیره دوم آنچه نسبت دیگران بجا آوری
 ان عمل الزم بود مثل والدین و آقای نعمت و دوست و برادر و مکتوبه و فرزندان
 و خدمتکار و غلام سیم مقالات حکما بطور فصیح عام

اول آنچه بذات خود تعلق دارد

یکی خوردن کم خورد و قهقهه بر ابر باشد یک چیز بسیار مخور وقت خوردن از لیسیدن
 و خاییدن احتراز کن بر قهقهه دیگران نظر مکن کرده عام مخور وقت خوردن بینی
 و دهان پاک مکن پیش و پس از دیگران مخور از ششی و گرم احتراز کن

دوم بیان نوشیدن

اب گرم نوش کم نوش یکبار نوش وقت نوشیدن خنده مزین بجم آب نوش
 سیم نوشیدن با چه خوش پوش جامه پاک و صاف و در حد و چشمت پوش
 چهارم گفتن سخن بسیار کم بقال و تکرار گوید و در جوان سبقت مکن

سخن دیگران قطع ساز آواز باعتدال نگاهد از آنچه از لومحنی دارند سبالغه در استفسار
 مکن حق گوئی را بطل ساز باریک هم سخن بی محل گو در اشاره کلمات ساز بقدر
 فهم گو حین گفتن دست و پا ننگاهد از سخن سزای ناگاره گو تا خطاب دیگران نشود در
 گو سخن چین را در مجلس راه مده پنجم رفتن مین رفتن نظرا نگاهد از بضرورت
 دویده مرد در راه و مکان خطرناک مرد رفته رفته مخوش ششم حرکت
 عضا و نظر بر آفتاب مکن در شب اول آخر و در روز و شب سیاه در آن روز
 صادق مجامعت مکن زبان شیرین کشاده پیشانی باش بمقتم سکون
 پا بر پامنه سر سزای تو مدار مضطرب نشین بر روی اهل محل بسیار بسین دست و پهلو
 کج مکن با عضا و ورش و بروت بازی مکن در محل خواب چون دیگران حسند
 تو بیدار باش سزگون پشت بالا خواب صبح خیزی اختیار کن صحبت نیک
 و ترک فسق و فحور کن صبر کن ترک فتولی کن دیانت و استقامت در پربان
 نگاهد از شتاب زدگی مکن باز خود مده خرج باندازه کن **دوم** آنچه نسبت بدیگر
 لازم آید اول خدمت والدین با فرض آن تعظیم و تواضع نگاهد از بزرگان زبان
 دراز مکن در رضای شان باش ادب بجا کن بسیار منزل و خنده پیش بزرگان
 مکن سخن بزرگان نصیحت داشته نگاهد از **دوم** آقا و پیش آقایی در دفع مگر وقت
 تعظیم نگاهد از آنچه گوید بدل شود بجا آر اگر حق تو نقصان بشود کرده باش شکایت مکن
 شکور باش شرم دار و بر عنایت غره شو سخن بر محل کو بادبانت و امانت باش **سوم**
دوست دوست داناگزین در سود و زیان بهتجان کن و چون دوست
 دوست آید دل از وصاف دار و در دوستی بعضی خواه + +

چهارم برادر برادران عزیز دارد بباد خود انگار خدمت همان کن آنچه بر او نه سپید
 برای دیگران پسند دل شکنی بلامار و عده وفا کن خوشتر باش تحصیل کسب صحبت نیک
 و صله فراخ کن تخم زوجه سربازن گو دلبری و رضا جوئی زن در هر باب کسبیت
 خود را در دل وی جا داری تا بد که بی هیت گردد در کارخانه مصلحت گیر و زیاده اختیار
 مده و از صحبت فاحشه محترز کن ششم فرزند نفقه فرزندان بده از تحصیل علم صحبت
 مده از صحبت بدان محترز کن گذار که بخوف گردد شرم او رفع مکن با ادب مکن احتیاط
 بپنجهم تو که ملازم معتبر بدست آرزو شعار کن بر نوکر بدگمان مشو و همچنان اعضاء
 خود دوست دار و در هر کاری که تلاقی قدرش باشد مکار اگر قصوری سرزده تا توانی
 معاف کن نه بقدر که بخوف گردد هشتم علام فلام را پیش نظر دار و پیر و شرف
 از دل بدی مکن اگر با وفا است بعضو خود شاد دار و اگر بی وفا است بگذار که روزی
 ف و آرد خبر گیری فقر و رعایات بار عایا توضع همان خلق عام مدام شعار کن
سیوم مقولات حکما میرا عام در دنیا بی چیز خوب است اول این است
 و اگر عدل ندارد چون ایرلی باران است دوم فقیری و اگر صبر ندارد چون
 سبزه بی آب سیوم جوانی و اگر علم ندارد چون خانه بی چراغ چهارم زن حیثین
 و اگر شرم ندارد چون نان بی نمک پنجم توانگری و اگر سخاوت ندارد چون شجر
 بی ثمر بزرگی گوید در آدم بیخ گوهر اندر بیخ دشمن آن
 اول گوهر ایمان کفر دشمن آن
 دوم گوهر عقل خشم دشمن آن
 سیوم گوهر علم کبر دشمن آن
 چهارم گوهر فقر حرص دشمن آن
 پنجم گوهر سخاوت طمع دشمن آن
لحمان گوید

اگر سعادت به جلالت حاصل شدی در بایست بچایست دست دادی هر زود آوری
دستور کشودی و هر کار دانی صاحب یوانی بود

لقمان گوید

هر که ده خصلت سازد در دنیا و عاقبت کار خود با حق مصدق با خلق با انصاف
با نفس بفر با درویشان با طیف با بزرگان بخدمت با خوردان بشفقت با دشمنان
به تحمل با دوستان بمررت با جاهلان بنجاموشی با عاقلان به تواضع .

بزرگی گوید صاحب آنست که موت مردم یاد دارد و متقی آنست که از آلائش
بعض حد پاک بود خوشخونی آنست که بیان را به نکوئی یاد کند سهرمند آنست که ترک
زیاده طلبی نکند بلند همت آنست که در دولت و نکیت تیزی در عادتش راه نیابد

جو از دهنست که در حق مردم احسان کند و بر زبان نیارد جمیل آنست
که از پیرایه علم و حیا و حسن اخلاق آراسته باشد دانا آنست که وقت را
دانسته در خور آن کار کند بنیای آنست که بر معایب خود و هنر دیگران آگاه باشد

صاحب سخن آنست که هر چه گوید فهمیده گوید خوشوقت آنست که بقوت دنیا
ملول نگردد آسوده آنست که از بیم و امید فارغ باشد بی غم آنست که سحر را
نیازد زورمند آنست که قوامی غضبی و شهوی را مغلوب سازد عزیز دلهای آنست

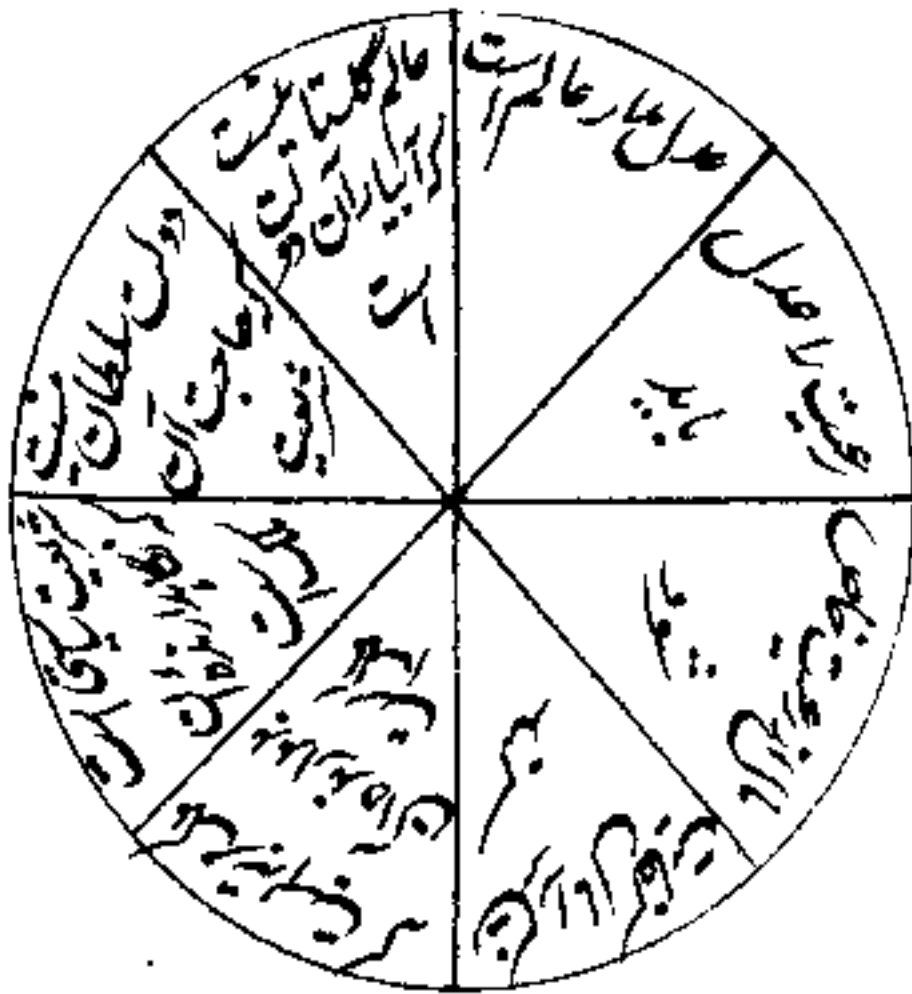
اقلاطون گوید

که از خود بینی و خود پرستی و ابر
برسد کس ترحم باید کرد اول دانائی که محکوم جاسی باشد دوم
ریمی که محتاج لشمی بود

سیوم ضعیفی که بنده قوس باشد
دیگر حکیم مشرک کسی را که بلند از
لذات دنیا شادان شود یا بشقت از شقت با اندوه گین گردد .

ارسطو گوید نشان زندگی صالحه مهارت گفتار نیک فعل نیک نیت نیک صحبت
 نیک دیگر جایگزین خوبی قدر نباشد در ان مقام خموشی به از گفتار است دیگر نادان
 دشمن خویش است او دوست دیگران چگونه باشد دیگر مصلحت بد رنگ است و کار
 سبوت بقراط گوید سر که از مردمان شرمی دارد نفس او قدری ندارد بطولیموس
 گوید نیک نیت است که از حال دیگران نپسندد و بد نیت است که از حال او دیگران
 پسندد دیگر بهترین شکار پادشاهان صید دلهای رعیت است بر سر هم گوید
 آنچه در دست نیت میدانم از نیت و آنچه نصیب نیت نمیدانم در دست نیت
 ایضا از زندگی ضایع تر است آن زمان که نیکی تواند نکند لقرراط گوید چهار چیز از
 بلاهای دنیا بود کثرت عیال کم مال سبایه بد زن بد میزبانی گوید سختی دنیا
 چهار است اول بری و تنهایی و بیکسی دوم بیماری مرض و زحمت سوم قرض
 بسیار و مفلسی چهارم دور راه پادگی ارسطو گوید شش چیز درین جهان
 بی شش ممکن نیست مال دنیایی نخت متابعت هوا مجالست زنان بی بلیت طمع بلایان
 بی مذلت صاحب بدان بی ندامت ملازمت سلطان بی نیت دیگر از شش چیز فایده
 نتوان گرفت قول بر عمل بان بخیر دوستی تجربه علم صلاح صدقه بی نیت زندگانی
 بی نیت اقلاطون گوید آدمیان بر چهار نوع اول اند اول آنکه گویم و بکنند دوم آنکه
 بگویند و نکنند سوم آنکه بگویند و نکنند چهارم آنکه بگویند و نکنند دیگر کریم گد است
 عشق کریم اگر گد را صبر بود کریم بر او آمد و اگر کریم را صبرش بود گد بر او رسد
 ما صبر گد کمال گد او صبر کریم نقصان قول القمان لقمان حکیم چهار هزار کتاب دیده چهار سخن
 برگزید و یاد باید کرد و در او شتر خدا و مرگ را یاد باید کرد و نیکی خود و بد دیگران را یاد باید کرد

دایره در کلیات فصیح که ارسطو سگدر را نوشته است



ششم علم حدیث

حدیث مراد است از آن سخن که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از زبان خود فرمود اگر چه بسیار
 مسوط در علم بسیار است لیکن بر عایت نسخه از مختصرات حدیث مع ترجمه آن تعلم می آید
 لایوسن احد کم حق یحیی لایحیه ما یحب لفقہ مسلمان بشود یکی از ثقاتنا اینکند
 برای برادر خود آنچه دوست دارد برای نفس خود
 فصلتان لالحسان فی المؤمن النخل و سور الوطن
 در وصلت است که نیکانیت بودن آنها در یمن یکی نخل و دیگر بدگمانی
 پشت ابن آدم و پشت فیه اثنان الحرم و طول اللامل
 نیز بشود آدمی و جوان میشود در رو دو چیز حرص و دراز مسله آرزو

من لم یثکر الناس لم یثکر الله
کسی که شکر مردمان نکند شکر خدا نمی کند

من لا یرحم الناس لا یرحم الله
کسی که بر مردمان رحم نکند خدا بر او رحم نکند

الدنيا ملعون ملعون ما فيها الا ذکر الله تعالى

لعن عبد الدنيا
لعن است دنیا و آنچه دروست جز ذکر الله تعالی

ولعن الدرهم
لعنت کرده شده است نیده دینار و بنده درهم

العدة الدين

وعدة دين است یعنی اقیامی و عدة ضروری است و بمنزله دین واجباً لاد است

المجالس بالامانة

یعنی باید که نشانی از مجلس نشود و آنچه در مجلسی بشود ذکر آن در مجلس دیگر نکند

استشار مؤتمن

کسی که از مشوره کرده شود امانت دار است یعنی مشوره کننده امانت خود با او سپرده است

پس خیانت نکند و آنچه در حق او بهترند از نگوید یعنی مشوره نیک دهد

و دادن مشوره بد خیانت است
السحاب ریح جو انمردے

سود و منفعت است
الدين شين الدين

قرض عیب دین است
نوم الصبح تمنع الرزق خواب صبح

منع رزق میکند
السعيد من وعظ بغيره نیک بخت

کسی است که نپدا داده شود از حال دیگران

یعنی سوت ناصح و وعظ کافی و از روزیاده تر و عظمی نیست
خیر الناس من نفع الناس

الناس بهترین مردمان کسی است که با آنها نفع رساند
ان السعيد من نفع الناس

خدا دوست میدارد و نرم خوششاده دورا

زرغباتر و جبا گاه گاه زیارت کن زیاده کن محبت را احمق

الباس عافی ایدی الناس تو انگری نومییدی بولتیازی است از آنچه در دست

مردم است لیس شدید بالصرعة انما اشدید الذمی یلک فقه عند غضب

پهلوان انگسر بود که وقت غضب نفس اماره را از بون کند

اعلم لایکل بنفہ یعنی اگر علم داری مستحق را محسوم نگذار

بکلمة اطمینة صدقة یعنی قول خوش از مقوله صدق بود

کثرة الضحک بیت اعلی خنده بسیار دل را میراند

الجنة تحت اقدام الائمةا بهشت در قدم مادران باشد

البلاء موکل بالناطق یعنی بیشتر بلاء از مکر گفتار بود

لا یشیع المؤمن دون جاره یعنی نیست مؤمن که خود سیر و همسایه گرسنه خشد

القناعت کنز لا یفتنی یعنی قناعت مال بی پایان است

مفتم علم فقه

درین علم چهار رکن اول توحید دوم فضل سیوم روزه چهارم حیض و نفاس

در بیان توحید

و این بر دو قسم بود مفصل یا مجمل مجمل آنکه خدا بی چون است معنای او صفات

و قبول کردم همه حکم های او و مفصل را شش رکن بود اول ایمان

اوری خدای تعالی که هست و بود و باشد دوم او بود و عالم

و علم نالود بود سیوم او قدیم است و جمله عالم مخلوق چهارم وجود او را بدایت است
و بقای او را نهایت نه پنجم او منزه از اولاد است و بی نیاز و نندگان محتاج
خوردن و نوشیدن ششم حق تعالی را امکان نیست هر که اعتقاد کند که او را
مکان است کافر گردد این را ارکان سته گویند +

قول

و بعضی ارکان سته را بطور دیگر می نویسند یعنی قبول کردن خدای عزوجل
و فرشتگان و کتابهای و پیغمبر و روز قیامت به تقدیر نکی و
بدی و زنده گرداند بعد مردن پس اگر کسی گوید خدا ماند و هیچ مانند کافر است
چرا که هفت چیز فانی نگردد بهشت دوزخ عرش کرسی لوح قلم ارواح
و نام الله سماعی بود آنچه شنیدیم بخوانم خدا را طیب و عاشق و معشوق
نگویند هر که از دیدار خدا منکر گردد کافر است فرشتگان مردوزان نیستند
و نمیخورند بخیر تسبیح و عبادت خدا نکنند چهار ازان مقرر خاص دشمنی از او شان
کفر است جبرائیل میکائیل ارائیل عزرائیل

دوم بیان فرض

آن دو نوع اول فرض دائمی که همیشه باشد ایمان دوم فرض موقت و آن نماز
و زکوة و حج بود در بیان نماز نماز پنج وقت مقررات فجر ظهر عصر مغرب عشا
و چهار رکن در آن بود قیام قرأت رکوع سجده و شرایط نماز بیشتر چیز
است اول وضو آب پاک دوم جار ملکی سیوم سجایا پاک حرام تا ناف پنجم رو بقبله ششم

تعیین نماز در میان وضو وضو را شانه زده چیز مختصر است دو یک دست در من غرض
تسمیه منی استجا مسواک خلال اندام شستن نیت کردن پایی شستن گوش مسح
مسح ترتیب اول دوم خلال انگشتان در میان غسل غسل به سه تیره
نوع چهارزان فرض یکی از آب متی دوم تقاء خاقین سیوم حیض چهارم نفاس
دچار سنت روز جمعه عید روز طواف احرام دو سب میت و کافر و سه
شب برات کودکی زاید هرگز مسکله اگر غسل هم نرسد تیمم درست است یعنی وضو
از خاک در میان شستن وضو آن از سبزه چیز بود بول منی مذی و دو
سنگریزه غایط با گرم خون می قی خواب بهوشی دیوانگی مستی قهقهه شبانه
مسائل ندانم نهانی و سه چیز علاوه از آن دروغ گفتن نیت بدشعار عشوقی خواندن
مسکله در گورستان و جای هر گزین نماز درست نشود مسکله از خوابیدن و طلب کردن
بیزی نالی در نماز مسکله هر یک که حرف ابجد صحیح خواند نماز درست نیست شکر
نسه و اکبر اکیار که نام شیطان است خوانده شود مسکله از مریع شستن چون سنگ
شستن و انگشتان شستن و فازه زدن و راست و چپ بگردن دست بر تپه جانه تپان
خایه و زار خاریدن نماز درست نشود **سیوم بیان** نزه معنی آن باز ماندن است از خوردن
شامی و جاع کردن و تعیین وقت آن از ابتدا رسیدن صبح صادق تا غروب آفتاب است و اگر
بفراموشی هم چیزی خورد یا نوشید یا جاع کرد در روزه نشکند اگر روزه دار مخملاً شد یا حجامت
مکنایند یا روغن در سر سر به چشم کشید یا گردی بخلق رفت روزها تباها نشود
مگر به تکلف اگر نماید تباها گردد و از سنگریزه و تخم خرما فرودن تباها روزه نیست
نفارت لازم آید و کفارت آزاد کردن است یک تن را + +

چهارم حیض و نفاس

در حیض نزدیک عورت رفتن حرام است و خون حیض تا سه روز اقل تا ده روز
 سیاندر با تمام مدت آن نماز بر حرام است یعنی تا که خون حیض جاری باشد و
 نفاس که بعد بچه زائیدن است مدت آن چهار روز مقرر میباشد در آن مدت
 حرام بود مسئله ترتیب داشتن پیشش نماز فرض است و چون پیشش نماز وقت
 ترتیب نیست مسئله ترتیب بجز ساقط شود یکی کثرت توابع و اوقات
 سیان سیوم تنگی وقت مسئله در شبانه روز سه روزه رکعت
 فرض سه واجب و دوازده سنت و شانزده مستحب پس اگر در فرض
 ترک شد نماز ترک شود و اگر در واجبات چیزی ترک گشت سجده واجب
 و اگر از سنت ترک شود نماز درست لیکن در دنیا قابل ملامت بود و علاوه
 برین مسایل بسیار است جهت تطویل کلام برین جزوی گفته نمود +

هشتم علم قیافه

بدانکه بدن نشان از موی دو هفتاد مرتب یافته در آن پنج طراز چشم استخوان
 بازو ران بینی بنیاد سینه چهار کوتاه عقب کردن ذکر سرین
 استخوان پشت
 و این دلیل دولت است
 پنج باریک انگشتان چرم بدن دندان ناخن موی شش بلند کتفیه
 ستیه بینی عقب کردن پیشانی و این نشان طالع بلندی است
 هفت از آن زبان آب گام ناخن دست پا دندان دیده +

زاین علامات لیاقت است سه عین پستان گوشها پیشانی
 و عمیق آواز ناط این علامات یکی و جوانمردی چون جمله صفات
 یکجا یافته نشود و هر یک جز چند وضع و چند خاصیت دارد لهذا جدا جدا

ی نگارم و این علم منحصربری و دو جز است **اول**

مثل چهره عاقل میانه عقل دراز و بزرگ فلس کج پریشان مثلث فاق

و چک کم حوصله **دوم** موی سیاه و باریک و مایل برخی و دراز

دلیل عیش مدام و درشت سخت و کوتاه دزد و مردم آزار نر و تنگ حوصله

غیبه کینه **سوم** پیشانی نصف بد بویس بادشاه عریض کشاده

و نورانی کامیاب بلند و صاف طالع مند خورد و کج مفلس و کم عمر غیر خط لاف

مربع اجوق پهن صاف جلگه گریه و با موی خیس و سبب عقل

چهارم ابرو بالای دلیل رتبه کشاده سخی کوتاه نیکوی باریک بزرگ

برشت و بزرگ دزد تنگ موعیب گو با حال عزیز درد و ابرو چین دلیل غصه بسیار

پنجم چشم آید از خداوند سرخ گوشه مشوق زنان بیاض رنگ طلا

نشان کدوالت بان آهو دلیل مالدار می ارزق بدتر کلان و تیز نظر جابل و اجوق

سرخ چشم علت دلیری نقطه زرد بر جده فتنه انگیز تر حرکت با تیزی جلگه زرد

بی جای محمود زبیرک مدور مسک بی نقطه کم حسد چون بادام شهوت پرست

احوال درد سیاه بی فیض **ششم** ترکان دراز سخی کوچک دزد

میانه نیک نیت **هفتم** نهره چون بدرد و ولاد و صفا و درخشنده

نشان اقبال بلند چون گوش و آهو و بد بخت کج و کلان مفلس

هشتم رساله

چون برگ نیلوفر بحال و پرگوشه و آیدار دلیل دولت و مانند شیر و پلنگ و پیل دلا
کثرت اولاد *

نهم

سپر نشان حماقت سرخ مای موافق فراخ و آیدار سبب حماقت کوچک باریک
و سرخ جنابش بزرگ دزد لب زیرین بزرگ کاتب **دهم دندان**
سی و دو دلیل دولت سی و یک صفا و آیدار دلیل امارت سبب چهار نفلس
آیدار نوکها جدا جدا میزند دراز و بی آب پس و پیش نفلس چهل **یازدهم**
سرخ چون برگ نیلوفر و نوکدار نیک طالع و خوش تقریر سفید بد کار سراسر براه
پهن نفلس کننده بدون درشت طبع سباه بد

دوازدهم بینی

متوسط فهم مایل بزرگ عیاش نوکدار نیک نیت دراز بجای مانند خرطوم عنبر خوراکی
کج نفلس بین دلیل دوستی فراخ سوراخ نشان دروغ گوی سرکننده

سیزدهم گوش

دم جمل و دغا باز

بزرگ دلیل حافظ و فهم کوچک نشان حماقت و در دوس

چهاردهم گردن

دراز و صراحی دارا میرج نفلس کوتاه زور مند با خنجره مسخره

پانزدهم سینه

نشانه بر سر و فراخ و بلند دلیل ابر کسبست و بلند و پیش آمده نفلس

هفدهم نان عمیق در پوست پینخ آن مایل برست دلیل اقبال مندرج دلیل بدعلی
 برابر مفلس هجدهم کمر بار یک چون شیر المادر فریه بین کثرت اولاد بر اعلت
 افلاس نوزدهم ران بان آهود دلیل سلطنت بان اسپ المادر کنده
 بد شکل دلیل دیدن نجات لاغر و کوه اهل پوشش نهم ذکر
 مقدار رفت انگشت شان معاشرت و امارت مائل بر است پدر پسران و
 مایل بپ پدر دختران کنده دراز مفلس کم بخرد سر کنده طالب فسق نسبت کم
 سی بان ماسی بوی منی کثرت اولاد بوی روغن علت پیاده
 ووی بوی شراب شهوت پرست بوی گوشت نعل رنگ سبز طالعت مایل سیاه
 نیک سفید و ارق بد نسبت و دوم در بول اگر تنگام ناشیدن یک مد
 آب جهد دلالت تحصیل مال اگر دو مد جهد نشان دولت و سه مد طالع روزگار +
 بست و سیوم خون بزرگ در جان سردار چون گل نیلو فر بهره در
 از زمان بزرگ خدا دلیل تحصیل سلطنت نسبت و چهارم پا در خنده آندار
 موجب دوام سوار سپین و گشته هاست چون سنگ نسبت خوشنما تا در بد شکل و کم در مفلس
 نسبت و پنجم ناخن سرخ سپان دولت سفید اما نذر سیاه و پاره شکون دار و کم مفلس
 بست و ششم انگشتان اگر انگشت سیاه از انگشت دراز است بهره مند و وسطی دراز
 از انگشت علت مرگ دراز سفید دلیل تحصیل علم کوچک بی بصر از خضر زنا کار دراز و بار یک دست
 هفتم انگشتان نیک کوچک نهم انگشت کم نصیب نسبت و هفتم ساعد سپین است گو کوه نخل کم
 عمیق بر بود غایب از فریستم پیشه لاغر بد گو بست و هشتم رفتار چون نیل و کبک دلیل حکم
 مانند بونوم و زراعتی دولت مثل شتم و گاو میش و خوک و خرا سباب کم هتر سه

بست و نهم آواز عمیق یا ضعیف پر زور آور شکسته چون تتر سفلس سنی ام خال در
 کف دست و پا و بر شپانی فایر و دسار و لب بر دست سبب دولت و سوارک و غزیزه خلاق
 و تندی خور و زور و خوشخوری و جو المردی است وزیر چشم وزیر بر دست و بر خایه زمار پشت
 دلیل علم افلاس سنی و یکم قد کوتاه فتنه طول الحق میانه عقیل



رنگ سرخ و غارکیت و کم خطوط و بار یک خوشنما و خورد و ناخن صاف و سرخ و با نقطه در گشتان
 بار یک و هم نگشت راست برابر که سوراخ در میان نباشد دلیل مالدار می رنگ زرد دلالت ایمان
 کلان و خراشیده و بد شکل نعل خرد و پهن نگشتان راست زور آور پنجه بار یک لیل و مستحکم
 بلند نگشت مالدار کوه نگشت اجمن بار یک نگشت صاحب خرد سبایه کوه بد مزاج دراز تکبیر چند انگ
 سبایه از بصر کلان است بانصیب و عورت را پنجه دست چپ مرد را پنجه دست راست ^{دیدن}
 بد و تا دوازده سال اعتماد خطوط نیست و جمله خطوط در یک جایافته نمیشود هر خط را که علامات
 نتیجه دهد در پنجه دست سی و دو خط که باشد بر شاخه آن اعداد را نوشته شده تلام نشانی
 آن بخوبی دریافت شود در میان خطوط پنجم ^{اول} حکم در نگشت نزدیک
 حکومت و در جمله نگشتان دست و پا دلیل سلطنت و اگر ناقوس باشد دلیل ایمان دار
 رنگی نامی صدق علامت مفلسی گل دلیل دستکاری دوم جو در نگشت زنا تب اول شب
 شکسته شبلی نور سیوم خطوط برادران اگر خود است خواهر آن هر قدر که باشد اگر
 شکسته است نابود چهارم سه خط ساعد اول بری بی جوانی ج کوه کی اگر سلسله ^{است}
 نشان آسودگی و شکسته و نابود دلیل پریشانی در همان عمر پنجم خطوط کلان فرزندان
 غور دختران شکسته اولاد ضایع ششم خطوط زن هر قدر که باشد ^{بشم} خط غصیب
 سبزیادتی و کمی خط ششم ماتان دلیل دولت بسیار ماندن جواهر در دست
 نهم خط ایمان و عبادت خداست و پر پیزگاری از عمل بد دهم خط علم هر قدر که باشد
 موافق آن دانسته باشد یازدهم شمس دلیل سلطنت و حکمرانی و چشم و خدم
 قعاز دهم خط عمر بمقدار نگشت سی سال و شکسته دلیل صدمه بزرگ
 موافق حساب سیزدهم خط مادر

چهارم خط پدر پانزدهم خط دولت این چهار خط اگر صاف و سرخ و زیبا بود خوب
 است و اگر شکست است بحساب سال زیر ننگشت که باشد نقصان و عمر و مادر پدر
 و اگر خط سیریم و چهارم با هم پیوسته است دلیل بر بگی شانزدهم
 کشتی دلیل تجارت هفدهم شمشیر دلالت جوایز و هجدهم بلال دلیل شرف
 مال نوزدهم ناقوس دلیل ناموری بیستم مایه آمدن و خروج بیست و یکم خردل
 سلطنت بیست و سوم علامت حماقت بیست و چهارم دلیل شجاعت بیست و پنجم
 قیل دلالت سلطنت و عقیل و تدبیر بیست و ششم کول دلیل غفلت بیست و هفتم دلیل
 طیار چاه و سر او معبد بیست و هشتم علامت رحم بیست و نهم گل نیلوفر دلیل ترقی عمر
 در چاشنی خام خلایق است سی و یکم دلیل بر بزرگاری سی و دوم علامت عیب شجاری در میان
 عیب نهر آب اگر پیشانی سپید سپهر الف باشد مصایقه نیست و اگر
 دو باشد و سه خواه چهار پنج اگر باشد در پنجاب دو کهر و بعضی جا سنگین و بعضی جا
 فتحی و بعضی جا عیب است اگر بوقت زیر ساختن گوشش سو پیشانی
 سپهر با زیر گوش باشد آن را سنگین گویند و اگر در زیر گوش نیاید
 آن بهوری ج را آنسو ڈال گویند در هندوستان عیب می دارند و اگر
 در میان گلو بهوری و یا شکستگی گویند مبارک است و اگر در میان سینه
 س باشد هر ادا دل گویند دشمن جان است و آن اگر با وجود دیو من باشد
 مصایقه ندارد اگر در بغل سپهر شش باشد کنده بغل است عیب
 باشد اگر زیر گلو و بالای سینه بهوری س باشد آنرا دیو من گویند
 مبارک است و اگر در زیر شکم بهوری س باشد گوم گویند در کهن

بدست و بعضی جا عیب است اگر بیرون تنگ بهور ع باشد گنگاپاٹ گویند مبارک
 است و اگر در دست یک یاد و بهورق باشد عیب است اگر روی بالادارد کهوشی او کها
 گویند و اگر روی طرف زیر دارد کهوشی گاڈ گویند مبارک است اگر بر باز و بهورق
 باشد از رایج بل گویند مبارک است بسیار مضبوط باشد و اگر درین پای هر دو بهورق
 باشد اریل گویند نیک است و اگر یک باشد بدست اگر در زیر سو یک بهوری کی باشد
 ساین گویند بدست و اگر هر دو جانب باشد نیک اگر کی طرف طاق و کی طرف جفت باشد
 بسیار بد و اگر در زیرین بهورق م باشد چتر سنگ گویند بسیار بد در
 آبادی خود داشتن مناسب نیست و اگر ساغری باشد هم بد است اگر برین
 دو بهوری ن باشد خازه گویند بسیار بد هرگز نباید خرید در بیان بده و موثره
 اگر پس پا اندر زانو گهای بزرگ باشد موثره گویند آن اگر خورد است چندان عیب
 و اگر نزدیک استخوان دیگر جا پیوند زانو باشد بد است اگر دست بطور زانو
 باشد آنرا زانو گویند اگر تلی استخوان باشد سردی گویند انگریزان بد میارند
 اگر ناخن دست و پا فرس باشد چکاول است تنگ خواهد کرد اگر پستان در تهنی گویند
 بد است و اگر خورد پستان باشد تهنی گویند و از تهنی کمی پندارند و اگر دندان دراز باشد
 شیر دندان گویند و اگر در گردن خم ندارد تخمه گردن گویند علامت مضبوطی است فراح
 پیشانی خوب است در بیان رنگ اگر کپای سفید باشد ارجل گویند و اگر بر
 پیشانی سفیدی بقدر گشت باشد ستاره پیشانی عیب است اگر هر چه است و باد پیشانی
 سفید دارد و نیم کلیمان گویند بسیار مبارک است و اگر در سپید پیشانی رنگ دیگر دارد بد است
 رنگ قرمزه و اگر یک چشم سیاه و دیگر سفید باشد طاقی نامند بسیار بد

صورت اسپ معر نشان بهیری با شماره حروف ابجد



فصل بیستم شعر ششم اول
 خرافیه ترجمه انگریزی

بدانکه کره زمین سه دریای محیطی است و چهار هزار میل در طول تاریخ است و یک حصه
 زمین بود و حصه آب در قطر آن هفت هزار و نهصد و دوازده میل پس جهت دریافت تحقیقت
 آنرا دو قطعه نموده در نصف اول آن حصه اول آسیا شمالش ولایت روس
 و کوه روداتل و بحر مارورا و مغرب ولایت ترکستان مشرق چین خوب هند
 و ملک برها و سبام **دوم یورپ** شمال قاسوس شمالی
 غرب بحر اوقیانوس مشرق کوه یورال جنوب بحر الروم سوم افریقه
 شمال مصر جنوب کیپ کدو جنوب بحر اوقیانوس مشرق
 بحر هند دارد در نصف دوم دو حصه یکی شمال امریکه دوم
 جنوب امریکه و این نصف دوم یعنی هر دو امریکه بحباب ازیرین است و شمار ساکنان
 آنجا این ملک تحت اوشان چرا که هر چهار طرف کره زمین آبادی است و کشتی نیز
 همه کس از همه جا جا از همه بالا خواهد بود پس نکته محیط شراب بعد و شصت درجه
 کرده و تعداد یک درجه هفتاد و میل که آنرا دگری گویند و خطی که از طرف مشرق تا مغرب
 کشیده شده آنرا نصف النهار گویند و خط در میان شمال و جنوب محدود را
 خط عرضی نامند و از خط استوا است و سه نیم درجه جانب شمال خط سرطان و
 همین قدر جانب جنوب خط دلو یعنی حدود دوره شمس است پس بحباب دگری
 تمام ملک مشهور را دریافت توان کرد مثلاً کیپ کدو پ بدرجه سی و چهار از قطب
 جنوبی یعنی نوزده درجه از قطب شمالی است ۷۲۲ در بیان بعضی اصطلاحات
 الفاطیه جزیره نام حصه زمین است که هر چهار طرف آب دارد و جزیره کلان را
 قاره و جزیره کوچک را جزیره گویند و قدری زمین که دو جزیره را شامل کند گردن زمین نامند

و اگر قدری زمین تا دور در آب رفته باشد آنرا اگر بیان زمین گویند و اگر حصه کوه در آب باشد آنرا مینی کوه گویند و اگر قدری بحر تا دور بر زمین آمده باشد آنرا خلیج نامند پس اگر تنگ است لنگرگاه و اگر فراخ است مهانه گویند اگر آب روان شامل بحر محیط گردیده باشد آنرا دریا گویند و آب طرف بسته ترا در جلّه نامند اگر آب کم عرض از بحر بر آمده باشد آنرا انبای نامند آب روان که از دریا شامل شده باشد آنرا نهر گویند بحر مغرب اوقیانوس و طلنک و بحر طلمات گویند بحر شرقی را بحر الکابل و پسنگ و بحر جنوبی را بحر شمالی و بحر هند را بحر جنوبی گویند بحر کوچک را بحیره و بحر اعظم بحیره چون لنگا خان که وصل بحیره کند راس سه گوشه زمین که جانب بحر باشد

در بیان ملک و شهرهای کلان حصه ایشیا

در روس استهرا کهان در سلطنت بر دریا رود اهل و نوما لنگ و ارک و گس شهر کلان روسی سیبیا قوم اکثر جا بل و شجع و عورت حسین قوم ارمنی و کپود مذہب عیسائی موساعی شهر نجی کشتن سب انجیر تجارت در ترکستان

حلب در سلطنت بر کناره دجله و بصره بر کناره فرات و بغداد و دمشق شهر کلان مذہب اسلام مردم متعصب و منفرد در عرب

مکه جای پدید آمدن محمد و مدینه قریه محمد مذہب اسلام مردم بهادروف ادب و تجارت است در تاتار

سمرقند در سلطنت کاشغر شهر کلان مردم آواره مذہب محمدی علی الله

در ایران طهران دار السلطنت هفتان شیراز بخارا بلخ شهر گلان در نیمه عطر شطرنجی
 شراب تجارت مردم ظریف و عیاش خلق و بی وفا طامع در افغانستان پشور
 دار السلطنت کابل قندار کهات شهر گلان مذہب اسلام در برهما امر پور
 دار السلطنت پورا بالاشا شهر گلان مردم چالاک و زود رنج مذہب بت پرست
 برہم پوتر دریای گلان در حصین سپکن دار السلطنت ناکن سنگان کتان
 شهر گلان ریشم مغل شکر عاج کافور کاغذ طرف کلی تجارت مردم زمین و مخطی
 و نامرد و سکار مذہب بود یک بعد فوه اونا در دوهن کبود تنگ تستی کین
 دریا گلان در تروٹ بیوجہ و دار السلطنت انامی جاپان شهر

گلان متصل ملک برهما در سن و شان دہلی دار السلطنت

کلکتہ لاہور لکھنؤ بنارس حیدرآباد شهر گلان مردم ہوشیار فرمان بردار
 دست و نامرد طامع و خاین مذہب بشمار اکثریت پرست تیل و چاول و قند منہ شور و تجار
 تہبیب و چون ازین ولایت اکثر کاراقتد لہذا نقشہ علیہ نگاشته شد تا ایشان
 ہر یک شهر و دریای و تعداد دوری و سمت دریافت شود فقط

در نیوہالت

پورٹ دار السلطنت و جاگوس و بانہی شهر گلان و این جزیرہ است گلان معہ
 چند جزایر خورد در میان شرق و جنوب

در بیان کوه ما گلان اشیا

کوه الطین ہالا کاکاش کاس پن دہولگر طور کیلاش رمیا کوه گلان است

در بیان جزایر گلان اشیا

پسرین فالش و بجز الروم و سنگ دیب و فالدیپ و لاک دیب و اندمن نکو پور و شکله پور
 یک و بجز بند و فاروسی فالش ایوبو سنگها لین جزایر است حدود دوم
 یورپ در روس مسندت پسر برگ بر دریای مواد ماسکو و ارسا شهر کلان
 مردم اکثر غلام و بیعتل اند حیوان مذیب عیسائی و در یورپ بحر ترکستان همه عیسائی
 تاروی سنا کوم بر بنار بانک و بر کن شهر کلان مردم سرکش مذیب لونهوا در زمین مال
 کون دار سلطنت بکن و البرک شهر کلان مردم محنتی و صلح کار در پیر و شیا برین دار سلطنت
 بر دریا اسپری و دینت رگ شهر کلان در جرمی درین دار سلطنت و سنبو بر سمرقند
 فرنگ فورط من شهر کلان در سترادی آنادار سلطنت بر کنار دین یون سیلان
 و بحالش مکر او دیر نسج ک شهر کلان در سویر لند برن بر کناره دریا کوریدار سلطنت
 و خواهر چهل خواهر کلان در اماند این تودون دار سلطنت بر دریا آریل در مردم بر دریا
 و هوای این توط بر دریا سلطنت و لندن شهر کلان مردم صفا و بخل و بلجی ام پر دشل دار سلطنت
 بر دریا کیدر و کنت بر دریا سلطنت شهر کلان در فرانسیس دار سلطنت بر دریا سین کوزیر
 دریا رودن و مین طس و ماسیدرتوایت گاه و شهر کلان مردم خلیق سپاهی محنتی مذیب رومن
 کاتولک اسپین میژر دار سلطنت بر کناره نزار من سلی سکو کادر بر بحر اطلنطک و جزایر
 شریکیناز کس شهر کلان در پولکان سین دار سلطنت بر دریا نیگیس و روپرتو شهر کلان مردم
 بیوقوت و جاهل جمع در آتی تودون دار سلطنت و اردنیا شهر کلان در روم پورچا سلطنت
 و نلیس شهر کلان در ترکستان استبول یعنی قسطنطنیه دار سلطنت و بلکه شهر کلان
 مردم معذور و معتقد بر برتن کلان لندن بر دریا کیمس دار سلطنت انگلستان و
 سکال ط شهر کلان مردم متمول و اهل تجارت و عقیل و درین زمان شهر لندن از همه

شهرهای کلان است در کابلند این برک دار سلطنت و کلین شهر کلان در ایراندین
 دار سلطنت و گلستان بر دریا یعنی دیورول بر دریا سنی در برین کل بر دریا اون شهر کلان
 تجارتگاه دین جبر و برین گیم و نیل و کس فرد بر دریا شمس کیم برج بر دریا گیم شهر کلان
 مردم عقل و صبا اراده سباب صنعت و غیره تجارت مذیب که ایس از همه کوه کلان است
 دولت و کار پیورین و مغلو نیا جزایر کلان حصه یوم از هر طرف شامل شش شهر
 کلان بنام ملک یکی مورکیو دوم قرسیوم جبر سرت چهارم یوش پنجم تری بولی ششم
 مصر در ریای نیل و در مصر قاهره دار سلطنت و مکنده و کاسره دلاک شهر
 کلان مذیب محمدی مردم کابل و در عرب ده ملک یکی این دوم نشنی سوم داهومی
 چهارم بیافوا پنجم من ششم کین کو بقمه لو انکو ششم ابر لولا نهم بیگولا دهم حلاف
 در شرق دو ملک یکی بنویا دوم ایسینا در نیویا سوم یک دار سلطنت و سنای
 و تگرلا شهر کلان و در افس سینا کندر شهر کلان
 طرف جنوب یک کدوب تجارت گاه و ماژن تت و کافریریا شهر کلان و در وسط
 بوزنیو و دار فو فیضان و تم کبتر شهر کلان و بیایان عظیم بی آسب قوم
 یهودی و حبشی مذیب بت پرت و موسانی مردم بو یوت و کابل
 و مطنلوم در زخام و عاج آبنوس و شتر مرغ
 تجارت کوه کلان
 کوهستان طلسم جبل لقمه و کانگ
 و جزایر کلان
 قزین و دلو و سلیمت بلنا و لوتاپارت و میدراد اس جزایر کلان +

دوم حصہ امریکا و ان بنقسم بہ دو حصہ اول جنوبی امریکہ شرق کوه خبان شمالی
بحر اطلینک و ملک لوشانہ مغرب ملک بی سلطان جنوب ریاسی بکسکو و این صح
مشتمل بر وقت ملک است کلنا گیا با پرو انانان بریزل لیٹا پی
کونیا در کلنا اسنانی دار سلطنت و کیٹو شہر کلان قوم اروک در گیا با
پیری بری بود دار سلطنت دج کاین شہر کلان در پرو لیا دار سلطنت
کز کوشہر کلان در نار ان سین ٹے ایکو دار سلطنت و بی الو شہر
کلان در بریزول سینٹ جی ان دار سلطنت دلی بنا و اولیڈا
شہر کلان در لیب لٹا بونس امریس دار سلطنت و شہر کلان
در ٹی کونیا ہونیا شہر کلان دوم شمال امریکہ شمال و مغرب
امریکہ روس شمال و شرق انگریز امریکہ مغرب دریائے
اطلیک و ملک لوشانہ جنوب ملک بی سلطان و کالی تالا مشتمل
بت و چار ملک طرف مشرق شش لک مین ٹیو ہمیشہ در سنت می
جوسٹس کبٹک فی کت جزیرہ رود در وسط جا موبارک نیوجس
بن سلونیاڈ بوپتر در مغرب نہ ملک دہی او ان کے انا ایلی نو اسرین
تیتی سی ابلا با اسپس پے لوشانہ سوی در جنوب پنج ملک بری لینیٹ
در جی نیا شامی کرو لیا جنوبی جا جیا فقط در بیان شہر ای کلان
در انگری امریکہ کوی یکے ار سلطنت و منٹ رمل ہر دریای سنٹ لارر
و لکسٹن و بارک دہلی کس و فی ڈر کس ٹون شہر کلان قوم ہندی
بت پرست و ہم مذہب عیسائی و ہنہ و جا اول و کسور و زر خام